

عظمت سلطنت محمود و آمدن سفرا بدربار غزنه

سلطان محمود پادشاه بزرگ غزنه در زمستان سال ۴۱۶هـ با سپاهي عظيم، بر عرف و عادت خویش سوي هندوستان بغزاي رفت، معبد معروف سومنات را بر انداخت، و با گنج و مالي عظيم از راه ملتان واپس روي بغزنه نهاد. سپاهيان فاتح در بهار ۴۱۷هـ بغزنه برگشتند، و سلطان باشکوه و عظمت تمام به پایتخت وصول کرد. در کوي وبرزن غزنه هلهله شادي پديد گشت، اطفال و زنان بدیدار مسافران دلاور و جهانگیر برآمدند، برخی مي خندیدند، و جمعی که اقارب شان دران جهاد عظيم شهید شده بودند اشک مي ریختند و فریاد هامي کردند!

دشت شاه بهار (شیبار) غزنه که مجمع سپاهیان فاتح و فیروز بود، بچنین صورت مظهر بکاء و خنده و مسرت والم گردید، و سلطان در بین ازدحام مردم در آمده، به غمگین آن مصیبت دیده تسلیت داد و فاتحه گفت، و به باز ماندگان شهداء عطایای فراوان داد، و به جوانان فیروزیکه زنده برگشته بودند، فتوح بزرگ و غزای بسنت را تبریک گفت، و بر دلاوری و مجاهدت شان آفرین خواند، و چشمان بسی از دلیران فیروز سپاهیان را بوسید!

دشت شاه بهار هر سال چنین هنگامه را مي دید، زیرا سلطان همواره افواج غازیان خود را درین دشت پهناورشان مي دید، و برو عرض میشد، ولي امسال دشت شاه بهار خیلی پر ولوله و هیجان بود، زیرا سپاهیان فاتح افغانی بزرگترین فتح خود را انجام داده و بهترین کارنامه تاریخی را در بسط نفوذ اسلامی و افغانی بیپایان رسانیده بودند! محمود بزرگ خیلی خورسند بود، شهزادگان بالباسهای مکلل بجواهر در بین مردم گشتندی، و در هلهله شادي مردم شرکت کردند، غزیان مسافر بدیدار اقارب شادمان و خندان بودند. و رنج دیدگان فراق بدیدار دوستان و آشنایان و هموطنان رسیدی.

شهر غزنه چون عروسی زیبا آئین بندان شده بود، و مردم باچهره های خندان به بازارها و کوي و برزن در جنب و جوش بودند، و یکدیگر را بوصول دوستان و غازیان مبارکی میگفتند. و در چنین حال موکب محمود بزرگ بشهر غزنه در آمد، و وقتی که از بین بازار های غزنه میگذشت، مردم صدای مرحبای و خوش آمدی میکشیدند. و سلطان خود را خوش آمد می گفتند، موکب سلطانی با وقار و کوبه خسروی به قصر، فیروزه، نزول اجلال فرمود، و بهار نیز دشت و کوهسار غزنه را رنگین و سرسبز کرد، و هوای جان بخشای بهار غزنه، قیافه خندان و سیمای بشاش فرخی شاعر از همه جلب نظر میکرد. وی درین سفر هشتاد

منزل راه بیابانی و خشکی را در رکاب پادشاه غزنه طی کرده بود، ولی تکالیف سفر، روح پر شور و مسرور او را نفشرده بود، کمر خود را چست بسته و کلاهی بلند بر سر داشت، و بمجردیکه سلطان ازین سفر طولانی در قصر، فیروزه، بر تخت نشست، و مردم غزنه بحضورش بار یافتند، و خوش آمدید گفتند، فرخی از بین اعیان حضرت بر آمد، و قصیده ای که هم اکنون در باره سفر سومنات سروده بود باآواز بلند بر شاه و حاضران دربار فرو خواند:

فسانه گشت و کهن شد حدیث سکندر
سخن نوآر، که نورا حلاویست دگر

فسانه کهن و کارنامه ای به دروغ
بکار ناید رو، در دروغ رنج مبر

حدیث آنکه سکندر کجا رسید و چه کرد
زبس شنیدن گشتست خلق را از بر

اگر حدیث خوش و دلپذیر خواهی کرد
حدیث شاه جهان پیش گیر وزین مگذر

یمین دولت، محمود، شهریار جهان
خدایگان نکو منظر و نکو مخبر

شهی که روز و شب او را جزاین تمنا نیست
که چون زند بت و بتخانه بر سر بنگر

گهی ز جیحون لشکر کشد سوی سیحون
گهی سپه برد از باختر سوی خاور

گمان که برد که هرگز کسی ز راه دراز
بسومنات برد لشکر و چنین لشکر

بلشکرگشن و بیکران نظر چه کنی؟
تو دوری ره صعب و کمی آب نگر

رہی که دیو دران گم شدی بوقت زوال
چو مرد کم بین در تنگ پیشه وقت سحر

هوای آن دژم و باد آن چو دود جحیم
زمین آن سیه خاک آن چو خاکستر

ملک همی به تبه کردن منات شتافت
شتاب او همه زین روی بوده بود اکثر

خدای حکم چنان کرده بود کان بت را
زجای برکنند این شهریار دین پرور

زهی مظفر فیروز بخت دولت یار
که گوی برده ای از خسروان بفضل و هنر

ازین هنر که نمودی وره که پیمودی
شهان غافل سرمست را همی چه خبر؟

تو برکنار دریای شور خیمه زده
شهان شراب زده برکنار های شمر

تو سومنات همی سوختی به بهمن ماه
شهان دیگر عود مثلث و عنبر

بوقت آنکه همه خلق گرم خواب شوند
تو در شتاب سفر بوده ای و رنج سهر

قصیده فتح سومات که از طویل ترین شہکار های فرخی است و مابیتی چند از آن آوردیم، در محفل سلطان با شور و شغب شنیده شد، و گوینده قصیده صله ای وافر یافت.

در غزنه پای تخت بزرگ آسیا در هر خانه شوری بپا بود، و مجالس نشاط و خوشی آراسته، سپاهیان فاتح که دریای تخت خانه داشتند، بمساکن خود رفتند و کسانیکه از اطراف دور بلشکر کشی محمودی آمده بودند، با خوشی رهسپار خانه های خود شدند، هر کسی هدایای گرانبهایی برای دوستان خود آورده بود، و مملکت محمودی از ثروت فراوان پر شد.

درین وقت آوازه فتوحات درخشان محمودی بهر گوشه دنیا رسیده بود، و ملوک کشورهای دور دست از بیم وی بلرزه بودند. و هر شاهی خواستی که دربار غزنه روابط دوستانه داشته باشد، و در ظل حمایت این شهنشاهی بزرگ خود را نگهدارد! زیرا دران عصر، پایه اقتدار و عظمت کشورهای بر دلیری و وادی و هشیاری شخص بادشاه و داشتن ملتی دلاور و جنگجوی بنا میشد، و سلطنت غزنه این هر دو را داشت، سلطان شخص مدبر و مجاهد و زحمت کش دلیری بود و ملتی چون مردم افغانستان با صفات بارز جنگی در دست داشت، و بهر وقتی که خواستی، چندین لک جوان دلاور و جنگی را بهر سو بردی، که هیچ ملتی را یارای مقابله و مکاوحت آن لشکر نبود!

چون محمود با عظمت و شکوه مزید از فتح سومات برگشت، شاهان خطا و ختن که از مجاورت خاکهای شمالی کشور محمودی با خاکهای شان بیم و هراس داشتند، دو نفر رسول را بنام قلتنکا و قاشی بدربار غزنه فرستادند، و بذریعه ایشان نامه های دوستانه بحضور شهنشاه غزنه با هدایای فراوان تقدیم کردند، عبدالحی پسر ضحاک گردیزی مورخ غزنه در زین الاخبار وصول این رسولان را بصورت مختصری نوشته و شرحی نداده است، وی گوید: "و امیر محمود رحمه الله بغزنین آمد با لشکر خویش اندر سنه سبع عشر و اربعماته و هم اندرین سال رسولان آمدند، از نزدیک قتاخان و الغیرخان، بسوی امیر محمود پیغامهای نیکو آوردند و خویشان را بخدمت عرضه کردند، و التماس نمودند، که خواهیم که میان ما وصلت باشد، و امیر محمود ایشان را بفرمود، تا نیکو فرود آوردند و پس پیغام ایشان را جواب داد که ما مسلمانیم و شما کافرانید، و ما را نشاید خواهر و دختر خویش بشما دادن، اگر مسلمان شوید، تدبیر آن کرده آید، و رسولان را بر سبیل خوبی بازگردانید" (۶۹ زین الاخبار گردیزی طبع تهران).

اما شرف الزمان ظاهر مروزی که شخص طیب و حیوان شناس و مورخ دانشمندی بود، کتابی را بنام طبایع الحیوان در (۵۱۴هـ) بعربی نوشت، که یک حصه آنرا از روی نسخه واحده اندیا آفس لائبریری، خاور شناس معروف مینارسکی با ترجمه و شرح انگلیسی باهتمام جمعیت شاهی آسیایی از لندن بسال ۱۹۴۲ ع نشر کرد، و این حصه کتاب فقط محتوی ابوابی است از طبایع الحیوان راجع به چین و ترک و هند، که در صفحه (۷) متن عربی آن شرحی در باره آمدن رسولان خطا بدربار محمودی آمده، و ترجمه عربی عین دونامه را که شاهان مذکور بعنوان سلطان محمود فرستاده بود نیز آورده است.

مروزي که در عصر آل محمود در خراسان زیسته و شخص بصيرو دانشمندی است، متن این دو نامه سیاسی را که بلاشبهت در تاریخ سیاسی افغانستان و حوادث عصر آل سبکتگین نزد مؤرخان اهمیتی بسزا خواهد داشت، در کتاب خود حفظ کرده و اینک ما ترجمه فارسی آنرا عیناً می آوریم:

"چون سلطان محمود رح را در بلاد هند و ترك قدرت و استیلايي دست داد صاحب قتاي ويغر ازان آگاه گشت، و صاحب قتاي نامه اي به وي نوشت که ترجمه آن این است:

"از پادشاه سلامت به امیر خراسان محمود قراخان پروردگار آسمان، ممالك سرزمین پهناوري را بما بخشیده و فرماندهي طوایف بسیار بما داد، پس ما در جایگاه خود تندرستیم و اندر پی خواهش هاي خودیم، و در اطراف عالم کسی نیست که بینا و شنوا باشد، ولي آرزومند دوستي و پیوند باما نباشد! خواهر زادگان امیران نواحی پایان، پیوسته فرستادگان خود را می فرستند، و نامه ها و ارمغانها میرسد ولي وي (محمود) تاکنون نامه اي و کسی را نفرستاده اما ما آوازه شکوه و بزرگواري و پیشرفت اقتدار و حالت اوارمی شنویم، که وي بر امیران دیگر به مهابت دست یافته، کشورهای زیادی را بابطش و نیرو فرا گرفته است، و هم در کشور خویش طوریکه می خواهد مستقر است.

بنا بران برو واجب بود، که بعد از دریافتن مرتبت سرداري، خبر خود را به خان اعظم می نوشت، و از احوال خود اطلاع میداد، زیرا در زیرگردون بزرگتری چونیست.

اکنون ما بدین کار آغاز، و بفرستادن این رسول بسنده کردیم، و بسبب دوری راه اوار نه بر حالت تجمل بلکه سبکرار فرستادیم، چه مدت طویلی خواهد گشت که وي راه پیماید و بشما باز رسد، و چون اکنون پیوستگی با قدر خان روی داد، و حره اي از صمیم خاندان، به پسرش جغریتکین بزنی داده شد، و این دو خاندان باهم یگانگی کردند، پس ما قدرخان را فرمان دادیم، که راه رسول ما رابسوي او (محمود) گشاید، و فرستاده او را که از مردم دانا و بخرد و فرزانه باشد بما رساند، تا از آنچه برو گذرد آگاهی دهد، و ازان خود را باو بگوئیم، و همواره رسم مبادله ارمغانها بذریعه او استوار باشد.

غرض ما در فرستادن این رسول قلتنکا، گشودن راه وصلت و پیوستن رشته دوستی است، و آنچه برای یادگار بدست وي فرستاده شد، از دو جامه خویذ و جامه اي از ژونکی و جامه اي از کتزی و دو جامه از شکردي دو پارچه، و پانزده عدد جامه دو پارچه دیبا و فرو سمور یاقو، و دو یست سمور، و دو هزار سنجاب و سی ناهه مشک و کماني باده تیریش نیست. و این نامه در سال موش نوشته شد،،.

نامه دیگر

و یغرخان باو (محمود) نامه اي نوشت که ترجمه آن چنین است:

"از سلامت ما ایلک بزرگ یغرخان به سلطان محمود: این راه دور ازو می پرسیم که وي چگونه است: و ما چون از تندرستی او می شنویم خوش می شویم، و از آنچه بما رسیده است که وي بر نواحی پایان تا

بلاد هند استیلا یافته و شاهان جهان باو پیوسته اند، و صاحبان اطراف با او دوستند، شادیم. دولت ما خواستار است که با امثال او از مشاهیر مبارزان و ناموران بزرگ دنیا در تیر اندازی و دلیری در شرق و غرب، روابط دوستی داشته باشد، و دوستداریم که مراتب دوستی و کرامت در میان ما استوار گردد، بر همین جهت این رسول را فرستادیم. و با وجودیکه دیار ما از یک دیگر دوراند، دلهاي، ما بهمديگر نزيك اند، ارزومنديم باقي مانده عمر را به مكاتبه و دوستي بسر بریم، تا ياد نيك آن جاودان بماند. اگر وي (محمود) نیز آنچه را ما مي خواهيم بخواهد، البته نامه ورسولي، براي استواري قواعد الفت و تاكيد احوال خواهد فرستاد. از قتاي (خطاي) غلاميكه نامش قلتنكاست فرستاده شده است، و ما هم به مصاحبت او يكي از اصحاب خود را فرستادیم تا اگر كسي را بما مي فرستادند با او يکجا بياید زیرا که رهگذر فرستاده قتاي در بازگشت برین نواحي است.

چون بر امن راه اعتمادي نیست، لهذا چيزي از هدايا فرستاده نشد، ولي ما غلامي را با تيري که نشانه ايست روانه کردیم، و قاشي رسالت ما را بزبان ادا خواهد کرد. در ماه پنجم نوشته شد. " این بود متن دو نامه که قلتنکا و قاشي دو نفر سفیر از طرف قتاي خان ويغر خان پادشاهان چين غربي بدربار محمود آوردند، و از مضامين آن پديد مي آيد، که دولت محمودي و عظمت شاهنشاهي غزنه در قلب شاهان دور و نزيك بيم و ترسي افکنده بود، و بهر وسيله ايکه مي توانستند، عقد روابط دوستانه را با غزنه براي حفظ خود لازم ميديدند، و دران وقت غزنه در آسيا يگانه مرکز نيرو و قوت و عظمت بشمار مي آمد، و نيروي سياسي آن از چين تا بغداد و از سيحون تا سومنات و گنگا پهن شده بود، مروزي بعد از نوشتن ترجمه عربي هر دو نامه چنين نويسد:

" چون هر دو نامه را به محمود بنمودند، و دران اثري از رعونتديد، بنا بران التماس مكاتب و دوستي ايشان را نپذيرفت، زیرا وي اعتقادي محکم به اسلام داشت و ازین او رسل را برگردانيد، و بايشان چنين گفت. " که صلح و هم پيماني براي خود داري از جنگ و زدو خورد باشد، و هم ما و شما را دين مشترکي با هم پيوسته و نزيك نمي سازد، و نیز بعد مسافت هر يك ما را از ديگري زنهار ميدهد. پس تا وقتي که شما اسلام نياوريد ما را به پيوستن و نزديکي شما نيازي نیست والسلام" مروزي گوید که این وقایع در سال ۴۱۸هـ روي داد (صفحه ۹) چون تاريخ تأليف گرديزي در حدود (۴۴۰هـ) است و نوزده سال بعد از وفات محمود در غزنه نوشته شده و نسبت به مروزي به عصر محمودي نزديکتر است، بنا بران ماقول گرديزي را که سنه (۴۱۷) باشد ترجيح ميدهيم، و اينکه غزو سومنات در ماه دلو (بهمن ماه) واقع شده این بيت فرخي شاعر معاصر که درین غزو هم رکاب سلطان بود دليل است که:

توسمنات همي سوختي به بهمن ماه
شهان ديگر عود مثلث و عنبر

چون ماه دلو سال (۴۱۶هـ) و موسم زمستان درگذشت، در بهار (۴۱۷هـ) لشکر غازيان افغاني به وطن

برگشت، و در همین سال سفرای خطا و ختن بدربار غزنه آمدند.

مخفی نماند که در متون نامه‌ها برخی از نقاط شرح طلب موجود اند که در اصل ترجمه آن‌ها علامت‌های اعداد گذاشته ایم و اکنون آنرا نمبروار شرح می‌دهیم تا بحثی انتقادی در اطراف آن رفته باشد:

در ترجمه نامه‌ها سه مأخذ در دست است، اول متن عربی طاهر مروزی است، دوم ترجمه انگلیسی که استاد مینارسکی از متن عربی کرده است (صفحه ۲۵۹ قسمت انگلیسی طبایع الحیوان طبع لندن) سوم ترجمه فارسی که در جلد سوم تعالیک تاریخ بیهقی آمده است. (صفحه ۵۸۶، ج ۳ تاریخ بیهقی طبع تهران ۱۳۳۲) و چون در ترجمه انگلیسی فارسی اختلافی است، بنا بران ترجمه سطور فوق که من کرده‌ام، هم با انگلیسی مینارسکی و هم با فارسی فرقی دارد بدین‌موجب:

۱_ در بد و هر دو نامه متن عربی عن سلامه (؟) عن سلامتنا آمده که بفارسی از تندرستی ما و در تندرستی ما ترجمه شده، و استاد مینارسکی به آرزوی تندرستی خان و آرزوی تندرستی خود ما ایلک جلیل یغر خان تعبیر نموده‌اند، که به عقیده ما همین تعبیر معمول و زنده (پادشاه سلامت) که در بین اردو زبانان از عصر مغولیه بابریه مروج است، باصل مقصد نزدیکتر است، و شاید کلمات پادشاه سلامت که در السنه هندی زنده ماند، از بقایای این تعبیر مغولی باشد، که اکنون بجای سلامت در عربی جلالت و جلالتنا و در فارسی اعلیحضرت و ما اعلیحضرت بطور تقلید باقی مانده است و عین همین تعبیر در میجستی (majesty) انگلیسی باضافه ضمائر اضافی your, her, his نیز موجود است. چون مروزی ترجمه عربی نامه‌ها را آورده، معلوم نمی‌شود، که اصل مکاتیب بکدام زبان نوشته شده و این تعبیر دران چگونه بود؟ اما شاید مروزی مطابق سنن درباری و ادبی عصر خود ترجمه کرده باشد، از ملاحظه برخی از نامها و فرمین دوره غزنویان که بفارسی و عربی در تاریخ بیهقی مضبوطند، چنین پدید می‌آید که این‌گونه تعابیر را در بدو مکاتیب نمی‌نوشتند، و صرف ترجمه تعابیر معموله السنه مغولیت (والله اعلم).

۲_ کلمه قراخان را که نویسنده نامه با نام محمود آورده لقبی است که شاهان خطا و ختن تعظیما استعمال می‌کردند، و خود مروزی در آخر باب ۱۳ گوید که یکی از شاهان ترک بر دیگران غالب آمد و ممالک راضبط کرد، و خود را بار اول قراخان گفت، در حالیکه شاهان سابقه چنین لقبی نداشتند و معنی آن خاقان سیاه است، و بعد از ترکان هر شاهی را که تعظیم و تجلیل کردند، او را بخطاب قراخان خواندندی، قرا در لسان ترک اسود و خاقان ملك اعظم باشد، (صفحه ۲۴ متن عربی طبایع الحیوان).

۳_ کلمه خواهر زادگان در متن اولاد الاخت است، که مینارسکی به نفیوز nephews و در فارسی به فرزندان خواهر ترجمه کرده‌اند، و ازین تعبیر چنین پدید می‌آید، که شاهان مذکور همواره با فرمان دهان ممالک غربی خود در ماوراء النهر و تخارستان و خراسان روابط قرابت داشتند. و دختران خود را به ایشان میدادند، و اکثر شاهزادگان و فرماندهان از اولاد ایشان بودند. بنابراین خواهرزادگان خوانده شده‌اند.

۴_گاهی در ترجمه نیز در فارسی و هم در انگلیسی اشتباهاتی روی داده است مثلاً در متن آمده که صاحب قتای میگوید: "وكان من الواجب عند امتلا که الزعامه ان یکتب بخبره الي الخان الاعظم الذي ليس تحت السماء اجل منه ويطالع بحاله" درین عبارت تمام ضمائر غایبه امتلا که، بخبره، بحاله راجع است به سلطان محمود، اما در فارسی چنین ترجمه کردیم، که آقای مینارسکی نیز در انگلیسی چنین ترجمه شده: "و واجب بود که از خود آگاهی برای خان اعظم بنویسم زیرا که در زیر آسمان اجل ازو نیست، و از حال او خبر بگیرم، که ظاهراً مخالف مقصد متن است، و ما طور یکه عبارات عربی معنی میدهد ترجمه کرده اند.

۵_در متن نامه نوشته اند، از زبان قتای شاه: "واذا وقعت الوصله مع قدرخان بحره من صمیم البیت زوجت من ابنه جغرتیکین واتحد البیتان بها امرنا قدرخان....." این عبارت را بفارسی چنین نوشته اند: "چون پیوستگی با قدرخان روی داده و حره ای از خاندان خود را به پسرش جغرتیکین دادم، و در میان پیوستگی بهم سید و قدرخان را فرمان دادیم....." (ص ۱۵۸۶- ج ۳- حواشی تاریخ بیهقی) آقای مینارسکی نیز همین مقصد را در ترجمه افاده کرده که گویا دختر شریفی از خاندان قتای خان پسر قدرخان جغرتگین بزنی، داده شده، و بدین وسیله دو خاندان ملک قتای و قدرخان بهم پیوسته اند (ص ۲۵ ترجمه انگلیسی طبایع الحیوان) اما در هر دو ترجمه به نظر من اشتباهی وارد شده، زیرا در فارسی (من صمیم البیت) را به (خاندان خود) و آقای مینارسکی به *from the bosom of my house* ترجمه کرده اند، در حالیکه در متن بعد از کلمه بیت ضمیر اضافی که مؤدی معانی (خود و *my*) باشد موجود نیست، و بنابراین مقصد نویسنده نامه پیوستگی خاندان ملک قتای و قدرخان بذریعه تزویج دختری به جغرتگین نبوده، بلکه مقصد وی پیوستگی دودمان قدرخان با دودمان محمودیست، که در صیغه مجهول "زوجت" وصلت یکی از دختران خاندان محمودی به جغرتگین و اتحاد هر دو خانواده اداء شده، و هم ازین روست که من در ترجمه متن عربی از احتیاط کارگرفتم، و گفتم: "و چون اکنون پیوستگی با قدرخان روی داد، و حره ای از صمیم خاندان به پسرش جغرتگین بزنی داده شد، و این دو خاندان با هم یگانگی کردند، پس ما قدرخان را فرمان دادیم...."

برای توضیح مقصد فوق باید گفت: "و اولاً: ملاقات قدرخان با سلطان محمود در ۲۶ اپریل ۱۰۲۵ ع مطابق بهار ۴۱۶هـ در نزدیکهای سمرقند روی داد، که گردیزی شرح آنرا میدهد (ص ۹۵ طبع طهران) و خود مینارسکی هم در (ص ۷۷ حواشی طبایع الحیوان) گوید که برای استحکام روابط دوستی، سلطان محمود دختر خود را به پسر قدرخان یغان تگین داد و چون آوازه این پیوستگی بسرعت در ترکستان چینی نشر شد، قدرخانین نیز خواستند بچنین وسیله (قربت) خود را از دست غزنویان نیرومند حفظ کنند، استاد نفیسی نیز

در صفحه (۱۲۴۴) همان کتاب می نویسد که این دو تن حکمرانان برادران قدرخان بودند، و سر انجام زینب دختر سلطان نامزد پسر قدرخان شد، که نامش یغان تگین بود، و سپس بغراخان لقب گرفت، و یکی از دختران قدرخان نامزد محمد شد، اما بعدها به مسعود پسر کهتر (؟) محمود دادندش...

پس ازین اسناد تاریخی برمی آید، که محمود بعد از ختم سفر سومنات در همان سال ۴۱۶ هـ به موسم بهار و تابستان به سمرقند سفر کرد، و در آنجا با قدرخان دیدار نمود، و بین دو خاندان قدرخان و غزنویان وصلت بعمل آمد، چون این آوازه به ختن و خطا رسید، قتاخان و یغرخان نامه های مذکوره را فرستادند و در آن نوشتند که چون بین دو خاندان قدرخان و غزنویان وصلت شد با ما هم قربت و روابط دوستانه داشته باشد! ثانیاً: اگر ترجمه فارسی و مینارسکی را درست بدانیم، که شاه قتا با خاندان قدرخان وصلت و قربت کرد، پس قول آقای استاد نفیسی که این دو تن حکمرانان برادران قدرخان بودند، نقض میگردد. چه در صورتیکه برادر باشند، پس دوستی و پیوستگی ایشان سابق است و مبنی بر این ازدواج نیست! ثالثاً برای توضیح مزید این مقصد البته به مطالعات وسیعی ضرورت است، که متأسفانه، درحین نوشتن این مقاله میسر نیست، و فقط از یک اشاره منهاج سراج نیز چنین برمی آید که قدرخان وایلک ماضی باهم برادر بودند (ص ۲۸۹ ج ۱ طبقات ناصری طبع حبیبی) و نیز ناگفته نماند که در نام فرزند قدرخان هم اشکالی هست، زیرا مروزی صریحاً (جغر تگین یا جغری تگین) آورده در حالیکه دیگران یغان تگین نوشته اند!!

۶- در ترجمه فارسی نامه ها نکات ذیل را هم باید نوشت: درنامه دوم یغرخان گوید " دلشن شسعت الدیار لقد تدانت القلوب" که چنین ترجمه کرده اند: و چون بدان دیار برسد، خرسندی دل را فراهم خواهد کرد" در حالیکه شسع در تازی بعد و دوری را میرساند (المنجد) و مینارسکی نیز طوریکه ما در فارسی نوشته ایم، در انگلیسی ترجمه کرده است (ص ۲۰ ترجمه طبایع الحیوان).

چند سطر بعد یغرخان می نویسد که ما یکی از اصحاب خود را فراستادیم " حتی اذا اتفق توجیه احد الیناکانوا معاً" و این جمله عربی را بفارسی چنین ترجمه میکنند:

" و یکی از اصحاب ما با او همراه است که با هم بدان سوی رهسپار شوند و باهم بدانجا برسند (ص ۱۵۸۶) اما ترجمه اصل مطلب همانست که در متن بالا آوردیم، و آقای مینارسکی نیز طوریکه ما نوشتیم در انگلیسی ترجمه کرده اند (ص ۲۱).

توضیحات مینارسکی

مستشرق دانشمند آقای مینارسکی برین دو نامه سیاسی که متون آن از عصر غزنویان عیناً در تازی بما رسیده، توضیحات مفیدی را در قسمت حواشی کتاب نوشته اند، که برای روشن کردن برخی از زوایای تاریخ این موضوع خیلی سودمنداند، اینک ما برای متمیم مقصد ذیلا می آوریم: از صفحه ۷ حواشی انگلیسی طبایع الحیوان: در باره ارسال این سفراء علاوه بر گردیزی و مروزی، یک نفر مؤلف دیگر یعنی

سیدجمال الدین ابن المہنا در کتاب حلیہ الانسان نیز شرحی داده است کہ سفرای ملوک چین و ترک بدربار محمودی آمدند، این کتاب در قرن ہشتم ہجری تالیف شدہ، و شرح مذکور را بحوالہ مروزی نوشتہ است، متن عربی کتاب ابن مہنا را رفعت افندی بسال ۱۳۴۰ق در استانبول طبع کرد، و دو قسمت آخر آن را با ترجمہ روسی را مینارسکی خاور شناس روسی چاپ کردہ بود، کہ مربوط بزبان شناسی است.

مروزی سال ورود این سفراء را (۴۱۸ھ) (۱۰۲۷ع) نوشتہ ولی سال موش کہ در آخر نامہ شاہ قتای آمدہ با سال (۱۰۲۴ع) مطابق است (بارتولد) و بقول آقای تقی زادہ سال مذکور از ۱۲ فروری ۱۰۲۴ع تا ۳۰ جنوری ۱۰۲۵ع دوام داشت، بنابراین باید گفت کہ سفر قتلکا بہ ممالک بسبب مشکلات و عدم امنیت راہ مدت سہ سال را در برگرفتہ خواہد بود. و بہ ہمین مقصد در متن نامہ یغرخان نیز اشارتی موجود است و ہمین نامہ استیلائی محمود را بر نواحی پایان ہند حکایہ میکند، و ما میدانیم کہ فتوحات محمودی در ہند از سنہ (۱۰۰۰ تا ۱۰۲۷ع) دوام داشتہ و در (۱۰۲۴ع) راجگان گوالیور و کالنجو نیز اطاعت کردند، و حدود امپراطوری محمودی بغایت رسید.

اما شاہی قتای (در چینی کتن Ritan) از طرف یی لواپاؤکی بسال (۹۱۶ع) بنا نہادہ شد کہ تا (۹۲۶ع) بعروج رسید، بر مانچوریای جنوبی و چین شمالی تا پیکین احتواء کرد، تاریخ ارسال این سفرا بہ عصر طویل شاہی شنگ تسنگ (۹۸۳-۱۰۳۱ع) مقارن می آید، کہ فعالیت بارزی بطرف غرب داشت، و بسال (۱۰۰۹-۱۰۱۰ع) گماشتگان او مانچو و سوچورا بگرفتند، و در سال (۱۰۱۷ع) لشکر کشی قتای بر ترکستان چینی و سیمیریچی روی داد، (ترکستان بار تولد وقرہ ختای وی) ولی یک قرن بعد تر (۱۱۲۴ع) بود، کہ خانوادہ شاہی قتای از طرف دود مان تنگوزکہ بہ کین تعلق داشت مستأصل گردید.

تعیین یغرخان مشکل است، زیرا دریوغور دو حصہ وجود داشت. یکی حصہ شمالی در کوچو و یشلیق در اراضی شرقی تین شان، و دیگر جنوبی در نواحی کانسو کہ آنرا سری یوغور (یوغور زرد) میخواندند، کہ تاریخ آن روشن نیست، و ہر دو حصہ با کتن روابطی داشتند، و قتیکہ بانہی دود مان اخیرالذکر، خرخیز را در اورخون بسال (۹۲۴ع) بزد، وی خان کانچورا بہ بازگرفتن کشور پدری خود خواند، ولی قبول نیفتاد. بسال (۱۰۰۹-۱۰۱۰ع) گماشتہ کتن بر کانچو حملہ برد، و خان لی لالی را مطیع کرد، ولی یوغوران بزودی اقتدار باز گرفتند، اما وضع ایشان در بین ہمسایگان شرقی تنگوت (his-hsia) و قرہ خانیان مسلمان بطرف شرق خیلی دشوار ماند، تا کہ بسال (۱۰۲۸ع) تنگوت بر کانچو دست یافتند و تا (۱۰۳۳ع) متصرفات خود را تا شاپو (ہلون) پهن کردند.

متن دو نامہ مذکور باید بزبان تورکی باشد، زیرا کاشغری (ج ۱ ص ۲۹) می نویسد کہ مردم چین و ماچین زبان علیحدہ ای دارند، ولی باوجود آن وقتی کہ بہ مسلمانان چیزی را می نویسند، بخط تورکی است. (محمود الکاشغری از تورکان ناحیت برسخان و از علمای تورکی دان قرن پنجم ہجری است، کہ در حدود ۶۵۰ھ در بغداد کتاب مفید خود را بر لغت تورک نوشت)

در نامه اول که عن سلامت... آمده، شاید بعد ازین کلمه نام پادشاه در اصل تورکی بوده، و این رسم مغول بود که نام پادشاه را در عنوان نامه هامی نوشتند، و در متن اگر نام مذکور ذکر می شد علامت (۷) را بجای آن می نوشتند، که این اشاره رجوعی بود بنام پادشاه، که در پیشانی نامه آمده بود، چنانچه نامهای تیمور و ابو سعید ایلخان چنین است (بار تولد، و بیست مقاله قزوینی) اما تعبیری که در نامهای مذکوره آمده از قبیل " پروردگار آسمان، ممالک سرزمین پنهاوری را بما بخشید والخ..." با تعبیر تورکی قدیم " تنگری دکوت بلمش" یعنی آنکه از اسمان عظمت یافت" نزدیکی دارد، و ایلک جلیل در نامه دوم از الغ ایلگ تورکی آمده که در متون اویغوری تورفان یعنی ایلک جلیل مذکور است (رك: به فهرست تحلیلی بانگ گبین ص ۲۱_ سنه ۱۹۳۱ع) در اسمای هدایا خویند و شکردي ریشه فارسی دارد، ولی ژونکی و کنزی چینی است
tsungki-dzunki

یاقو- یاغو کلمه تورکیست که برژاکت قسم ساییریایی اطلاق می شود، که بیرون آن خزدارد، و مشک ارسالی نیز شاید چینی بود، که بر مشک تبتي تفوق داشت، (مروج، ج ۱ ص ۱۴۱ مسعودی) اما فرستادن رسول باتیر و کمان نیز دأب باستانی مردم شرق بعید بود، که پلیوت ص ۲۷ طبع ۱۹۳۰ و بار تولد (ص ۳۸۳ ترکستان) ازین رسم شرحی دارند.

نام سفیر قتای، قلتنکا بود که در تورکی قل تنگا است، ولی نام سفیر دیگر مغولیس، و رشیدالدین مؤرخ نام ولایت قاشی را میآورد، که اکنون تانک کوت است، و تورکان همواره اشخاص را بنام کشورها و جایها میخواندند و نام گذاری میکردند.